

غزل شماره ۱۴۰

دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد
یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد

یا بخت من طریق مروت فرو گذاشت
یا او به شاهراه طریقت گذر نکرد

گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم
چون بخت بود در دل سگش اثر نکرد

شوخی مکن که مرغ دل بی قرار من
سودای دام عاشقی از سر به در نکرد

هر کس که دید روی تو بوسید چشم من
کاری که کرد دیده من بی نظر نکرد

من ایستاده تا کُشم جان فدا چو شمع
او خود گذر به ما چو نسیم سحر نکرد

تفسیر فال

به جمالت مغرور شده‌ای و در این مسیر، محبت و دوست داشتن را به فراموشی سپرده‌ای، در حالی که به دنبال مال و ثروت دنیوی هستی. باید این نکته را بدانی که زیبایی ظاهری و دارایی‌های مادی، هرگز پایدار نخواهند ماند و در گذر زمان رنگ می‌بازند. تنها چیزی که می‌تواند زندگی را معنی‌دار کند و همواره باقی بماند، محبت و عشق است که هیچ وقت پایان نمی‌یابد و همواره در دل‌ها زنده خواهد ماند. حالا به یار خود نظر کن؛ بین چه سرمایه‌ای از عشق واقعی را در کنار خود داری. از راهی که برگزیده‌ای بازگرد و دوباره بر اساس محبت پایدار بنا کن تا زندگی‌ات سرشار از معنا و خوشبختی شود.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)